



China's strategic view to Afghanistan after the US withdrawal

Sayed Taher Erfani Ph.D¹

Abstract

In the past decades, the relations between China and Afghanistan have been adjusted based on Beijing's view of regional and international developments. The withdrawal of American and NATO forces from Afghanistan and the establishment of the Islamic Emirate government in this country caused a change in China's approach from different perspectives. America's withdrawal from Afghanistan led to a change in the balance of power in Afghanistan and as a result in its surrounding areas. China's view to Afghanistan always was based on security considerations, and now economic considerations are very important. China's big economic plan in Pakistan and Central Asia, on the one hand and China's security concerns about the connection between extremist groups in Afghanistan and the Uyghurs in the neighborhood of this country have been the most important issues of China's attention. Achieving power by the Islamic Emirate in Afghanistan and the withdrawal of American forces have changed the pattern of China's relations with Afghanistan from a calculated indifference to a strategic perspective. In the present research, we have discussed why China's attitude towards Afghanistan changed from calculated indifference to a strategic view.

Keywords: china, Afghanistan, strategic view, security consideration and economic motivations.

¹ Ph.D in International Relations and Faculty Member at Khatam Al-Nabieen (PBUH) University. Email: erfani55@gmail.com



نگاه راهبردی چین به افغانستان پس از خروج امریکا

دکتر سید طاهر عرفانی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۴

چکیده

روابط دو کشور چین و افغانستان در دهه‌های گذشته بر مبنای نگاه پکن به تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی تنظیم شده است. خروج نیروهای امریکا و ناتو از افغانستان و استقرار حکومت امارت اسلامی در این کشور سبب تغییر رویکرد چین از منظرهای مختلف شد. خروج امریکا از افغانستان منجر به تغییر توازن قدرت در افغانستان و به تبع آن در مناطق پیرامون آن شد. نگاه چین به افغانستان همیشه بر مبنای ملاحظات امنیتی بوده و در حال حاضر ملاحظات اقتصادی نیز در آن برجسته شده است. طرح بزرگ اقتصادی چین در پاکستان و آسیای مرکزی از یک طرف و نگرانی‌های امنیتی چین از پیوند میان گروه‌های افراطی در افغانستان با اویغورها در همسایگی این کشور مهم‌ترین مسائل مورد توجه چین بوده‌اند. قدرت‌یابی امارت اسلامی در افغانستان و خروج نیروهای امریکا باعث تغییر الگوی روابط چین با افغانستان از بی‌تفاوتی حساب‌شده به نگاه راهبردی شده است. در پژوهش حاضر، چرایی تغییر نگاه چین در قبال افغانستان از بی‌تفاوتی حساب‌شده به نگاه راهبردی را به بحث و بررسی قرار داده‌ایم.

واژگان کلیدی: چین، افغانستان، نگاه راهبردی، ملاحظات امنیتی و انگیزه‌های اقتصادی

^۱ دکترای روابط بین‌الملل و عضو هیأت علمی دانشگاه خاتم‌النبین (ص) ایمیل: erfani55@gmail.com

چین کشوری فرصت طلب و منطقی است که اقدامات و تحرکات خود را بر اساس منافع خود برنامه‌ریزی می‌کند. در طول دوران خیزش بزرگ چین، جهان از پیشرفت و توسعه این کشور در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی شگفت‌زده شده است. موقعیت‌یابی چین همیشه برای تأمین سود بیشتر و منافع ملی این کشور رقم خورده است. چین همیشه مناطق مهم ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی را زیر نظر داشته و به صورت آرام و خزنده به دنبال باز کردن جای پا در این گونه مناطق بوده است. کشورهای آسیای مرکزی و افغانستان همیشه برای چین مورد توجه بوده‌اند.

بررسی روابط چین و افغانستان در دهه‌های گذشته نشان می‌دهد که نزدیکی و دوری چین به افغانستان بسته به محذورات داخلی چین، تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی، رقابت چین با بازیگران دیگر و مقابله با تهدیدات افراط‌گرایانه بوده است. با نگاهی به چهار دهه گذشته افغانستان می‌توان به کمک‌های پنهانی چین برای مسلح کردن مجاهدین در سال ۱۹۸۰ در زمان اشغال افغانستان از سوی نیروهای شوروی اشاره کرد (Sharmam, 2010). روابط رسمی افغانستان و چین از دهه ۱۹۵۰ و با به رسمیت شناختن چین از سوی افغانستان آغاز شد؛ رویکرد چین به افغانستان همیشه اقتصادی با تأکید بر ملاحظات امنیتی بوده است. در دهه‌های گذشته، همیشه اولویت اول در نگاه مقامات چین به افغانستان، ملاحظات امنیتی بوده است که اشغال افغانستان از سوی شوروی، جنگ داخلی در افغانستان و حضور نیروهای امریکایی و ناتو در این کشور از نمونه‌های آن هستند. چین به‌عنوان قدرت بزرگی که در حال تثبیت هژمونی در محیط پیرامونی خود است، هر تکانه و حضور بازیگران رقیب در منطقه را از منظر رقابت خود با آن‌ها ارزیابی می‌کند. حضور اتحاد شوروی و ایالات متحده در افغانستان در دهه‌های گذشته از این منظر قابل بررسی است.

در این زمینه می‌توان به همکاری و عدم همکاری چین با ایالات متحده در افغانستان اشاره کرد. در دهه ۱۹۸۰ و حمله شوروی به افغانستان، چین کنار امریکا و مقابل شوروی ایستاد و پس از حمله ائتلاف غرب به رهبری امریکا به افغانستان در سپتامبر ۲۰۰۱، حاضر به همکاری نظامی و امنیتی با این کشور نشد و خود را از تلاش‌های بازیگران خارجی حاضر در افغانستان برای آشتی سیاسی و بازسازی افغانستان تا حد ممکن دور نگه داشت. همچنین از پذیرش عنوان شریک غرب در بازسازی افغانستان اجتناب کرد



(Hsusheng, 2012: 12). زمانی که نیروهای ائتلاف درگیر با طالبان، تهدیدکننده منافع استراتژیک چین بودند، پکن طرح‌های اکتشاف و رصد منابع زیرزمینی افغانستان را آغاز کرد و این اقدام با انتقاد جدی امریکا و حتی روسیه مواجه شد (Zhao Hong, 2013: 3). خروج نیروهای امریکایی از افغانستان در ۲۰۲۱ پیامدهای جدی روی معادلات منطقه‌ای در آسیای جنوب و مرکزی برجای گذاشت و نگاه چین را به این دو منطقه معطوف کرد. همه‌بازیگران منطقه در پی رصد دقیق تحولات و ارائه سناریوهای متعدد برای کمینه کردن هزینه‌های احتمالی امنیتی و سیاسی بودند. هرگونه آرایش نیروها در افغانستان قطعاً بر منافع و اهداف حال و آینده بازیگران مؤثر منطقه تأثیر می‌گذارد. چین به‌عنوان همسایه افغانستان و یکی از مهم‌ترین بازیگرانی که خود را درگیر جنگ اقتصادی با امریکا می‌بیند، تحولات افغانستان را به‌صورت موشکافانه زیرنظر داشت. خروج امریکا از افغانستان در سال ۲۰۲۱ برای چین هم فرصت‌ساز بود و هم تهدیدزا؛ نگرانی‌های چین از گسترش افراط‌گرایی از افغانستان به سرزمین‌ها و مرزهای چین بوده و فرصت‌های این کشور، حذف رقیبی بزرگ، یعنی ایالات متحده، از منطقه و افغانستان و زمینه‌سازی سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی در این منطقه بوده است. بدون حضور نیروهای خارجی در افغانستان، چین برنامه‌ریزی دقیق خود را دارد؛ زیرا اولاً افغانستان از نقاط کانونی در طرح یک کمربند، یک جاده است؛ ثانیاً افراط‌گرایان مذهبی در دو طرف خطوط مرزی افغانستان و چین مستقر هستند و چین نگران پیوند اویغورها و داعش است؛ ثالثاً چین برای گسترش نفوذ سیاسی در منطقه باید نفوذ خود را به مناطق باقی‌مانده مانند افغانستان گسترش دهد و اهداف امنیتی و سیاسی خود را از دریچه اقتصادی تعقیب کند و رابعاً پکن انتظار حمایت مادی و معنوی از معترضان مسلمان چینی در غرب این کشور را دارد. در نتیجه، خروج امریکا از افغانستان، سوءظن چین را افزایش داده است.

چین به‌عنوان یکی از همسایگان افغانستان، رویکرد «صبر و انتظار» را در قبال تحولات افغانستان در بیست سال اخیر و در زمان حضور نیروهای امریکا و ناتو انتخاب کرده بود، اما پس از خروج امریکا از افغانستان، سیاست بی‌تفاوتی آگاهانه و حساب‌شده در قبال افغانستان را تغییر داد و رویکرد همکاری‌جویانه و گام‌به‌گام را در پیش گرفت. در این راستا، چین روابط عمیق تری را در ابعاد اقتصادی، امنیتی و سیاسی با افغانستان تقویت کرد. منافع اقتصادی، اولویت اول چین در افغانستان هستند و پس از آن مسائل امنیتی و نفوذ سیاسی از اهمیت برخوردارند؛ در این مقاله این فرضیه را به اثبات رسانده‌ایم.

ادبیات پژوهش

حوزه مطالعاتی افغانستان به صورت کلی و روابط افغانستان با کشور چین به صورت خاص، همواره با فقر منابع دست اول مواجه بوده است. با وجود این می‌توان به چند منبع در مورد روابط افغانستان و چین اشاره کرد که تلاش کرده‌اند روابط این دو کشور را بررسی کنند.

هوش نگ ژائو در مقاله‌ای با عنوان «چین و افغانستان: منافع، مواضع و دیدگاه‌های چین» با تکیه بر مؤلفه قدرت‌های خارجی حاضر در افغانستان مانند شوروی و آمریکا به رویکرد امنیتی چین به این کشور توجه کرده است. جان کالابرز (۲۰۲۱) در مقاله «معمای طالبان برای چین» به تأثیر تصرف کابل از سوی طالبان بر روابط خارجی و سیاست‌های ژئوپلیتیکی و امنیتی چین در قبال مرزهای غربی و فراتر از آن پرداخته است. آنجلا استانزل (۲۰۱۶) در مقاله «منافع راهبردی چین در افغانستان» با تمرکز بر روابط تاریخی چین و افغانستان به این نکته توجه کرده است که افغانستان هیچ‌گاه برای چین بازیگری با اولویت اول نبوده و همواره برای دستیابی به هدف دیگری مورد توجه قرار گرفته است. سان یان (۲۰۲۰) در مقاله‌ای با عنوان «ارزیابی راهبردی چین از افغانستان» بر نگرانی‌های امنیتی چین از پیوند گروه‌های افراطی در حاشیه خطوط مرزی این کشور و افزایش هزینه‌های امنیتی یک کمربند، یک جاده بحث کرده است. حسن عباس در کتاب «بازگشت طالبان؛ افغانستان پس از خروج آمریکا» در مورد روابط دوستانه چین و امارت اسلامی پس از خروج آمریکا صحبت می‌کند و این روابط را برای چین در راستای فرصت‌های اقتصادی و امنیتی راهبردی در نظر می‌گیرد.

بیان‌های نظری پژوهش

برای تبیین مباحث به‌خوبی، ناگزیر به ارائه چارچوب نظری برای بحث هستیم. چارچوب نظری مورد بحث، ژئوپلیتیک است که می‌تواند اهمیت ژئوپلیتیک را برای قدرت‌های بزرگ به‌خوبی تبیین کند. ژئوپلیتیک، شکلی از دانایی و قدرت است که در دوره رقابت امپریالیستی بین سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۴۵ و زمانی متولد شد که امپراطوری‌های رقیب خطوط قدرت را طی جنگ‌های متعدد با یکدیگر مرتب کردند، آن را تغییر داده و در آن تجدیدنظر کردند. خطوط قدرت آن دوره، تشکیل‌دهنده مرزهای نقشه سیاسی جهان بودند (Dalby, 1998: 15). قدرت‌های بزرگ برای رسیدن به اهداف خود شبکه‌های امپریالیستی را شکل دادند؛ به عبارتی می‌توان گفت ژئوپلیتیک در تعریفی ساده می‌تواند



این باشد که قدرت‌های بزرگ درگیر چه چیزی هستند، چه اقدام و عملی را انجام می‌دهند و در چه کاری بهترین هستند (Klieman, 2015: 4).

اصولاً ژئوپلیتیک به دنبال بررسی چگونگی تأثیر فاکتورهای جغرافیایی از جمله سرزمین، جمعیت، موقعیت استراتژیک، منابع طبیعی و غیره بر روابط بین دولت‌ها و تلاش آنان برای کسب قدرت و استیلا بر دیگران است (قاسمی، ۱۳۷۸: ۴). می‌توان گفت ژئوپلیتیک، نوع دیگری از فعالیت‌های انسانی در تفاوت‌های آن‌ها است که آن تفاوت‌ها سیاسی، اقتصادی یا استراتژیک هستند. نیکولاس اسپایکمن، جغرافی‌دان و استراتژیست سیاسی، بر این باور بود که جغرافیا یکی از عوامل کلیدی در شکل‌دهی اولویت‌های سیاست خارجی به حساب می‌آید. موقعیت، توپوگرافی، اقلیم و منابع «انرژی» طبیعی، ویژگی‌های اولیه منطقه جغرافیایی کشورها (دولت‌های در خشکی) هستند؛ تمامی این عوامل بر محیط سیاسی و فرهنگی-اجتماعی دولت‌ها تأثیر می‌گذارند (Dhaka, 2005: 20). رشد و طبیعت این رشته مطالعاتی به‌خودی‌خود موضوع جنبه مکانی قرار گرفت. نهادینه شدن این رشته به تأسیس چندین مکتب فکری از قبیل مکتب آلمانی به رهبری کارل هوسهوفر، مکتب انگلیسی به رهبری هیلفرد مکیندر و بعدها مکتب امریکایی به رهبری سورسکی منجر شد (Ibid).

از نظر راتزل، سه ویژگی برای دولت وجود دارد؛ قلمرو، مردم و فضای زیستی که به پویایی‌های ژئوپلیتیکی دولت کمک می‌کند. او یک نظریه ارگانیک از دولت‌ها را شکل‌بندی کرد که بر این فرض بنا شده بود که وجود سیاسی دولت شبیه موجود زنده همراه با فضا است و نیاز به فضای بزرگتر برای رشد دارد (Dhaka, 2005: 23). سیاست بین‌الملل تقلائی دائم برای بقا است که دولت‌ها در آن به دنبال تطابق با شرایط محیطی‌شان هستند: «دولت‌ها باید رشد کنند یا نابود شوند. رشد دولت‌ها بر سطح زمین می‌تواند با رشد گیاهان بر روی زمین مقایسه شود. ملت [،] یک موجودیت زنده است، که در طول تاریخ به‌طور فزاینده‌ای وابسته به زمینی بوده که در آن زیست می‌کرده است.» (Dhaka, 2005: 33) به نظر ماهان توفیق، برخی کشورها (مانند بریتانیا) در جای دادن خود بر تارک سلسله‌مراتب دولت‌ها مدیون همین عامل هستند؛ بنابراین، او سلطه بر دریاها به خصوص تنگه‌های راهبردی را برای وجود قدرت‌های بزرگ ضروری می‌داند. موقعیت جغرافیایی نیم‌کره شمالی از نظر ماهان، کلید قدرت جهانی است و اوراسیا مهم‌ترین جزء این نیم‌کره است (کوهن، ۱۳۸۷: ۴۹). ماهان قدرت را محاصره‌شده از

سوی قدرت دریایی تصور می‌کرد، زیرا قدرت‌های اقیانوسی همیشه دست بالا را خواهند داشت. وی معتقد بود که انگلیس به‌عنوان کشوری دریایی از چنین امکانی برخوردار است. امریکا نیز می‌توانست قدرت دریایی برتر باشد، زیرا از موقعیت جغرافیایی امنی برخوردار است و به دو اقیانوس راه داشته و از سایر کشورهای بزرگ دور است. مکیندر سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا را جزیره جهانی نام‌گذاری کرد و محور مرکزی آن را «هارتلند» نامید؛ سپس نظریه خود را چنین بیان کرد که هرکس بر اروپای شرقی حکومت کند، حاکم قلب زمین و ناحیه محور خواهد بود. کسی که بر قلب زمین حاکم شود، فرمانروای جزیره جهانی خواهد بود و کسی که بر جزیره جهانی حاکم شود، فرمانروای جهان خواهد بود (کوهن، ۱۳۸۷: ۴۹). مکیندر توجه داشت که اوراسیا (جزیره جهانی) دوسوم مساحت خشکی‌های زمین را در بر گرفته است و یک‌سوم دیگر از مساحت خشکی‌های زمین شامل قاره‌های امریکا و استرالیا است؛ از این رو، جزیره جهانی را کلید تسلط بر جهان می‌دانست (عزتی، ۱۳۸۰: ۵). اسپایکمن ضمن نظریه هارتلند، اطراف آن را که با عنوان هلال داخلی و خارجی مورد توجه مکیندر بود، «ریملند» نام‌گذاری کرد؛ او برای این منطقه اهمیت بیشتری نسبت به هارتلند قائل بود و در مقام رد یا پاسخ به تئوری مکیندر، مدعی شد که ناحیه اصلی در هارتلند، هلال داخلی است؛ زیرا این منطقه امکان ترکیب قدرت خشکی و دریایی را بهتر فراهم ساخته و از منابع انسانی بیشتری برخوردار است (عزتی، ۱۳۸۰: ۱۶). اسپایکمن اظهار داشت که هرکس کنترل ریملند را به‌عهده داشته باشد، بر اوراسیا حکومت می‌کند و کسی که حاکم اوراسیا باشد، سرنوشت جهانی را کنترل می‌کند (لورو-توال، ۱۳۸۰: ۲۴) ساموئل کوهن تصویر جهان سیاسی را بر اساس مناطق ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ترسیم می‌نماید؛ در دیدگاه وی، محیط از نظر استراتژیک یکپارچه نیست، بلکه اساساً دنیایی از هم‌گسیخته است و بین چندین منطقه جدا از هم تقسیم شده است. کوهن در برخورد با این فرضیه، از مفهوم جغرافیایی موسوم به منطقه بهره می‌گیرد و به این ترتیب، سلسله‌مراتبی متشکل از دو نوع دسته‌بندی یعنی منطقه ژئواستراتژیک و منطقه ژئوپلیتیک را ارائه می‌نماید (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۶۵).

با توجه به نظریه‌های مختلف مطرح شده در اهمیت ژئوپلیتیک، افغانستان در نظریه مکیندر قرار می‌گیرد و در نظریه اسپایکمن به‌عنوان ریملند مطرح است. قرار گرفتن افغانستان در چنین جغرافیای سیاسی‌ای باعث می‌شود تا قدرت‌های بزرگ سیستم همیشه به‌دنبال تسلط بر این‌گونه مناطق باشند. حمله ایالات متحده امریکا به افغانستان پس از



۱۱ سپتامبر در همین راستای اهمیت ژئوپلیتیکی افغانستان قابل تحلیل و ارزیابی است. چین که رقیب امریکا است، به صورت طبیعی از فرصت خروج امریکا از افغانستان استفاده نموده و به دنبال تسلط بر این جغرافیای مهم خواهد بود.

پیشینه روابط چین و افغانستان

برای کاربست نظریه چرخه قدرت و جابه‌جایی آن در نظام بین‌الملل، ناگزیریم پیشینه روابط چین و افغانستان را بررسی کنیم که در ادامه، تصویر اجمالی از این روابط را به بحث خواهیم گرفت. روابط افغانستان و چین به دوره سلسله هان در چین و دوران پرفروغ جاده ابریشم قدیم باز می‌گردد (Iranica.com). در دوران باستان، منطقه افغانستان کنونی به دلیل وقف مذهب بودیسم بودن و قرار گرفتن در مسیر جاده ابریشم شهرت داشت. ارتباطات (نه روابط رسمی) میان چین و افغانستان به دوران باستان باز می‌گردد. سفر فرستادگان افغانستان به شهر لویانگ، پایتخت آن دوره چین، و ادای احترام به امپراتور وقت خاندان تانگ با هدف تقویت مناسبات تجاری و گفتگوهای درباره ابریشم نقطه اصلی در روابط باستانی این دو کشور است؛ زیرا چینی‌ها این سفر را تعبیر به گواهی تجدیدپیمان افغان‌ها با امپراتوری کردند و سرزمین افغانستان را ذیل خاندان تانگ قرار دادند (Haywood, 1998: 19). یکی از برجسته‌ترین دوره‌های چین از جهت فراوانی ثروت و بهبود معیشت، دوران تانگ بود؛ در همین دوره، افغانستان به دلیل قرار داشتن در مسیر راه ابریشم از این منظر سود برد. آنچه از گذشته روابط دو کشور به یاد می‌آید، دفع خطر مهاجمان به مرزهای غربی چین و محافظت از مسیر تجاری خاکی آسیای مرکزی و افغانستان به جنوب آسیا و آن سوی ایران است. روند روابط این دو کشور تا آغاز جنگ جهانی دوم و حمله ژاپن به مناطق مسلمان‌نشین چین در آن جنگ به همین شکل ادامه داشت؛ در این زمان، چین برای جلب حمایت کشورهای دیگر نمایندگانی فرستاد (Hsiao, 2010: 17).

آغاز روابط رسمی دو کشور به ۲۰ ژانویه ۱۹۵۵ باز می‌گردد. افغانستان جزء اولین کشورهایی بود که جمهوری خلق چین را به رسمیت شناخت و در سال ۱۹۵۵ عبدالصمد به‌عنوان اولین سفیر افغانستان در پکن مستقر شد (Iranica.com)؛ پس از آن، چوئن لای، نخست‌وزیر چین، به همراه معاونش اولانگ در ژانویه ۱۹۵۷ به افغانستان سفر کردند که نخستین سفر رسمی یکی از مقامات عالی‌رتبه چین به افغانستان است. چوئن لای در این سفر با ظاهر شاه و داوود خان، نخست‌وزیر، علی‌محمد، معاون نخست‌وزیر و

محمدنعیم، وزیر امور خارجه افغانستان دیدار کرد. سفر نخست وزیر چین به افغانستان منجر به ایجاد سطح جدیدی از روابط مبتنی بر درک متقابل میان دو کشور و پایه‌ای مستحکم برای گسترش روابط دوستانه در آینده شد. در اکتبر ۱۹۵۷ نیز داوود خان، نخست وزیر افغانستان، به دعوت چین به پکن سفر نمود؛ او در این سفر با مائوتسه تونگ چوته، نائب رئیس و لیون شائوچی، رئیس کمیته دائمی کنگره ملی خلق چین، دیدار کرد (Synovita, 2013: 6). روابط رسمی سیاسی دو کشور به دلیل کمک چند میلیون دلاری چین برای توسعه افغانستان در دوران جنگ سرد شکل جدی تری به خود گرفت و به امضای پیمان مرزی در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۶ منجر شد؛ این معاهده، اختلافات مرزی بر سر باریکه واخان (در کنترل افغانستان) در مرز میان استان بدخشان در افغانستان و منطقه خودمختار سین کیانگ در چین را حل کرد و بر اساس آن طول مرز چین و افغانستان، ۹۲.۴۵ کیلومتر تعیین شد.

چین و افغانستان در سال ۱۹۶۰ پیمان «دوستی و تجاوز نکردن متقابل» را به منظور گسترش روابط اقتصادی دوجانبه امضا کردند. پس از امضای پیمان، رویکرد چین در قبال افغانستان محدود به حوزه اقتصادی بوده و امور سیاسی و امنیتی را به صورت گذرا، محدود و نامحسوس پیگیری کرده است. پیمان سال ۱۹۶۰ با هدف بازتعریف روابط دو کشور بر اساس حسن همجواری و احترام به حفظ صلح و ثبات در منطقه، در سال ۲۰۰۶ تمدید شد. در دوران جنگ سرد و پس از استقرار نیروهای رقبای استراتژیک چین در افغانستان، یعنی شوروی و ایالات متحده آمریکا، رویکرد چین نسبت به افغانستان را تغییر کرد. با استقرار نیروهای شوروی در افغانستان در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹، پکن به سرعت این حمله نظامی را محکوم کرد و از به رسمیت شناختن دولت ببرک کارمل سر باز زد؛ در این زمان، روابط رسمی دو کشور متوقف و سفارت چین به کنسولگری تنزل یافت و فقط به مسائل کنسولی و ویزا پرداخت. از منظر چین، تنگ‌تر کردن حصار امنیتی پیرامون این کشور از مهم‌ترین دلایل ورود شوروی به افغانستان بود و تحولات افغانستان را از این زاویه می‌نگریست. با روی کار آمدن دولت مورد حمایت شوروی در افغانستان روابط پکن و کابل از روابط دوستانه به خصمانه تغییر کرد. کمونیست‌های افغان همواره چین را به حمایت از گروه‌های ضد کمونیستی و ضد دولت افغانستان متهم کردند. چین با حمایت از مجاهدین افغان و افزایش حضور نظامی در حاشیه مرز افغانستان به تهدیدات پاسخ می‌داد؛ در این دوره، چین برای دفاع از خود در برابر حملات شوروی تجهیزات



نظامی از امریکا وارد کرد (Starriditor, 2004:4). چین، حضور شوروی را تهدید منطقه‌ای برای خود و متحدش (پاکستان) می‌دانست؛ از این رو به صورت غیرمستقیم وارد بلوک پاکستان و امریکا علیه شوروی شد و به شبه‌نظامیان افغان که علیه شوروی می‌جنگیدند، سلاح فرستاد (Hilali, 2010: 2).

حمله امریکا به افغانستان در ۲۰۰۱، آغاز دوره‌ای جدید در روابط چین و افغانستان بود. هیئتی از وزارت خارجه چین برای شرکت در مراسم تحلیف دولت موقت در دسامبر ۲۰۰۱ وارد افغانستان شدند؛ پایه‌های روابط افغانستان و چین در سال‌های بعد در این سفر ریخته شد. پس از تشکیل دولت انتقالی در افغانستان، چین بلافاصله آن را به رسمیت شناخت و در سال ۲۰۰۲ سفارت خود را در این کشور بازگشایی کرد. سیاست چین در این دوره «وارد نشدن» به کشمکش‌های سیاسی و نپذیرفتن تعهدات نظامی در افغانستان بود.

حامد کرزی در ژانویه ۲۰۰۲ با دعوت رسمی جیانگ زمین، رئیس جمهور چین، به این کشور سفر کرد و با مقامات عالی‌رتبه این کشور دیدار و درباره کمک‌های دولت چین برای آبادسازی و توسعه افغانستان گفتگو کرد. در دیدار کرزی با مقامات چین، یک میلیون دلار به صورت نقد به افغانستان اهدا شد و جیانگ زمین وعده کمک ۱۵۰ میلیون دلاری برای بازسازی افغانستان را نیز در این دیدار مطرح کرد؛ همچنین ۳۰ میلیون یوان نیز تا پایان مارس ۲۰۰۲ به کابل تحول داده شد. سفارت چین در کابل نیز در ۶ فوریه ۲۰۰۲ به‌طور رسمی آغاز به کار کرد (People.cn) و در ماه می همان سال وزیر خارجه چین به افغانستان سفر کرد؛ او در این سفر با حامد کرزی و عبدالله عبدالله دیدار داشت و موافقت‌نامه همکاری اقتصادی و فنی با این کشور به ارزش ۳۰ میلیون دلار تأیید شد. چین تا سال ۲۰۰۵ از گسترش نفوذ روسیه، هند و ژاپن و استمرار حضور نظامی امریکا و ناتو در افغانستان نگرانی‌های استراتژیک داشت اما اقدامی آشکار برای دفع تهدید انجام نداد و رویکرد بی‌تفاوتی حساب‌شده را پیش گرفت (Zhao Hong, 2019: 1-21).

روابط چین با افغانستان در دوره مذکور بیشتر بر طرح‌های زیرساختی مانند راه‌اندازی شبکه‌های ارتباطی دیجیتالی، راه‌سازی، سدسازی، ساخت بیمارستان و سیستم‌های آبیاری و همچنین همکاری‌های محدود در زمینه اطلاعات نظامی متمرکز بود. سفر حامد کرزی به چین در سال ۲۰۰۶ چرخش گاهی در روابط دو کشور به شمار می‌رود؛ به گونه‌ای که پس از این سفر، چین تا سال ۲۰۰۹ تبدیل به شریک اول تجاری افغانستان شد (Weitz, 2010: 21). ورود افغانستان به عنوان عضو ناظر به سازمان شانگهای در سال ۲۰۱۲ نیز



مناسبات دو کشور را عمیق‌تر کرد و ظرفیت حضور و نفوذ چین در این کشور را افزایش داد. از سال ۲۰۱۲ که نسل پنجم رهبران در چین بر سر کار آمدند، دیپلماسی چین در افغانستان بسیار فعال‌تر و پویاتر شد. این روند تا کنون در عرصه‌های مختلف از جمله همکاری‌های گمرکی، تجاری و بازرگانی، مبادلات فرهنگی و دانشجویی، توسعه همکاری‌های سیاسی و امنیتی ادامه داشته است. چین با اتکا به کمک‌های مالی در این دوره جایگاه خود را در کابل مستحکم کرد و با پذیرش نقش صلح‌بانی، اهداف دیگر خود در افغانستان را نیز پی گرفت.

ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک افغانستان در سیاست خارجی چین

چین با دو ساختار ژئوپلیتیکی در مرزهای غربی خود همسایه است که یکی مجموعه امنیتی جنوب آسیا که با هند و پاکستان در رقابت است و دیگری آسیای مرکزی؛ افغانستان در میان این دو منطقه یا دو ساختار واقع شده است. با این تعبیر، افغانستان از نگاه چینی‌ها دارای دو بخش است که سلسله‌کوه‌های هندوکش این بخش‌ها را از یکدیگر جدا کرده است و عبارت‌اند از قسمت شمال هم‌پیوند با مجموعه امنیتی آسیای مرکزی و بخش جنوبی که با آسیای جنوبی پیوند دارد. این موقعیت حساس کشور در دو مجموعه امنیتی، افغانستان را برای چین با اهمیت ساخته است (مرکز بین‌الملل مطالعات صلح، نگاه استراتژیک چین به افغانستان، ۱۳۹۱). اصول سیاست خارجی چین در قبال افغانستان به‌طور منظم و تابع چند ملاحظه هستند که گاهی متناقض بوده و مبتنی بر منافع ملی این کشور تعریف شده‌اند؛ بنابراین، به‌طور کلی می‌توان شش ملاحظه اساسی را در سیاست چین نسبت به افغانستان مورد توجه قرار داد؛ نخست، این ملاحظه برای چین مطرح بود که پای ایالات متحده آمریکا در منطقه باز نشود و تهدیدی برای چین خلق نکند؛ دوم، جلوگیری از نفوذ هند در افغانستان که دشمن دیرینه آن است که گاهی چین در این سیاست با پاکستان هماهنگ می‌شود زیرا این سیاست پکن با اولویت پاکستان در افغانستان هم‌خوانی دارد؛ سوم، جلوگیری از گسترش بنیادگرایی طالبان و حمایت از سیاست‌های پروسه صلح افغانستان با این ترس نفوذ دوباره مبارزان سین کیانگ در سایه طالبان؛ چهارم، اتخاذ سیاست بی‌طرفانه در ملاحظه روابطش با پاکستان در قبال بحران افغانستان که بیشتر با پاکستان هم‌سو است؛ پنجم، افغانستان به‌عنوان یک جغرافیای مهم می‌تواند نقش بارزی در واردات و صادرات چین ایفا نماید و ششم، به‌دلیل حضور آمریکا در افغانستان نگاهی شکاکانه با هماهنگی روسیه و ایران به این کشور دارد (بلخی، ۱۳۹۳: ۲۴۸).



با توجه به مباحث نظری مطرح شده در ابتدای مقاله و اهمیت یافتن ساختارهای ژئوپلیتیکی برای قدرت‌های بزرگ، جایگاه افغانستان همیشه از نگاه ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک مورد توجه این قدرت‌ها بوده که پس از خروج امریکا مورد توجه چین قرار گرفته و این کشور به دنبال نفوذ بیشتر در ابعاد مختلف بر خواهد آمد.

تقابل چین و امریکا در افغانستان

حضور فعال و پررنگ ایالات متحده امریکا و هند، دو رقیب اصلی جمهوری خلق چین در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای، پس از ۱۱ سپتامبر در افغانستان روابط سیاسی افغانستان و چین را تحت تأثیر قرار داده بود. می‌توان رگه‌های عظیمی از مخالفت چین با حضور ناتو و امریکا در منطقه را در سیاست‌های غیراعلانی این کشور مشاهده نمود. چین هیچ‌وقت به حضور امریکا در منطقه علاقه نداشته است و بر این باور است که امریکا از قطعنامه‌های سازمان ملل سوء استفاده کرده و مبارزه با تروریسم را بهانه کرده تا رژیم‌های متمایل به خود را در منطقه به وجود آورده و منافع خود را در منطقه تأمین کند. از دیدگاه چین، استراتژی امریکا از حضور در منطقه، محاصره چین و مهار این کشور است. به تعبیر برخی از اندیشمندان چینی، در آینده نزدیک چین جای امریکا را خواهد گرفت و ابرقدرت اول جهان خواهد شد؛ از این رو، رقابت امریکا و چین بسیار شدید است.

وقتی باراک اوباما اعلام کرد که نیروهای امریکا از افغانستان خارج می‌شوند، می‌توان گفت که جای آن را چین پر خواهد کرد و خلأ استراتژیک در افغانستان به وجود نخواهد آمد. طبیعی است که بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با خروج امریکا از افغانستان خواهان نقش‌آفرینی پررنگ در عرصه افغانستان بودند و قاعدتاً چین از جمله کنش‌گران مایل به پر کردن این خلأ بود که حضور فعال خود را پس از خروج امریکا در افغانستان تثبیت کرد. چین به‌عنوان قدرتی که در همسایگی افغانستان است، تلاش می‌کند حوزه نفوذ خود را در تمام آسیا گسترش دهد (گوهری‌مقدم، انصاری بارده، ۱۴۰۰: ۲۱۵).

چین در تلاش است تا روند توازن را در منطقه آسیای مرکزی و افغانستان به نفع خود رقم زده و از استراتژی طعمه‌گذاری و تحریک برای فرسایش در کشاکش امریکا و روسیه و امریکا و ایران استفاده کند؛ از این طریق می‌تواند جایگاه خود را در منطقه به‌خوبی به دست آورد.

خروج امریکا از افغانستان و نگاه راهبردی چین

رهیافت ژئوپلیتیکی همسایگی چین چهار ویژگی سیاسی، استراتژیک، اقتصادی و جغرافیایی را در بر می‌گیرد (شفیعی، ۱۳۹۵) و پکن امیدوار است بتواند نگرانی‌های امنیتی-سیاسی خود را در چارچوب این رهیافت رفع کند و به اهداف اقتصادی خود برسد. حضور ایالات متحده آمریکا در افغانستان همواره از دغدغه‌های جدی همسایگان از جمله چین بوده است. از زمان اعلام خروج نیروهای امریکایی و ناتو از افغانستان و ظهور مجدد و قدرت‌مند طالبان در افغانستان، چین در راستای نگرانی‌های امنیتی، تغییر مهم شرایط ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک و رقابت روبه‌رشد با امریکا و روسیه مجبور به اتخاذ دیپلماسی فعال‌تر در قبال تحولات منطقه به‌خصوص افغانستان بوده است. افغانستان به‌عنوان همسایه غربی چین، نفوذ فرهنگی و ایدئولوژیکی مهمی برای ایالات مسلمان‌نشین سین کیانگ و منطقه اویغور دارد.

با خروج نیروهای امریکایی از افغانستان و پیشروی گروه طالبان و تصرف کردن مناطق بیشتر همزمان با آن، اولویت‌های سیاسی چین نیز تغییر کرده و موجب افزایش نگرانی‌های آن‌ها در قبال ثبات افغانستان شده است که منافع بلند مدت آن کشور را به‌طور قطع با خطر روبه‌رو نکند. در حقیقت، خلأ قدرت ناشی از خروج امریکایی‌ها از افغانستان و سقوط یک‌باره دولت مورد حمایت غرب در کابل، چینی‌ها را با مجموعه‌ای از تهدیدها و فرصت‌ها در این کشور مواجه کرد (مؤسسه مطالعات راهبردی شرق، ۱۴۰۰)؛ در این راستا، چین تلاش کرد تا تهدیدهای موجود را به فرصت تبدیل کند و حضور فعال خود را در معادلات افغانستان نشان دهد. عرصه‌های اقتصادی، امنیتی و سیاسی به ترتیب سه عرصه مهم و بااولویت هستند که چین نگاه راهبردی خود را در آن‌ها دنبال کرد.

الف. نگاه راهبردی چین به افغانستان در عرصه اقتصادی

با خلأ به وجود آمده از نبودن نیروهای رقبای چین در افغانستان، نقش‌آفرینی این کشور در افغانستان و منطقه پررنگ می‌شود؛ بخشی از این نقش‌آفرینی بر اساس انگیزه‌های تجاری و اقتصادی چین است که افغانستان بازار قابل توجهی در این راستا به شمار می‌رود. خروج نیروهای امریکایی و قطعیت نداشتن حاکم بر افغانستان رویکرد چین را قطعاً در قبال افغانستان تغییر داده است و این کشور برای حفظ منافع و امنیت خود در داخل و خارج افغانستان نیازمند تغییر در سطوح حضور در این کشور است. به باور چین یکی از خط مشی‌های امریکا برای مقابله، تضعیف قدرت اقتصادی و کاهش



عمق استراتژیک این کشور، توقف یا افزایش هزینه عملیاتی شدن طرح راه ابریشم جدید است؛ استفاده از ابزار افراط‌گرایان برای ناامن‌سازی طرح و تحریک قوم اویغور همواره گزینه‌های اصلی در این زمینه بوده‌اند. در نتیجه، مؤلفه اقتصادی در قبال افغانستان نیز با رویکرد امنیتی مورد توجه قرار می‌گیرد. ظرفیت افغانستان در پیوند به بازارهای جنوب، مرکز و غرب آسیا در کنار ذخایر کمیاب نقره، طلا، لیتیوم، روبیدیم، سزیم، برلیم، مس و سنگ آهن، این کشور را برای چین جذاب کرده است (Independent, 2018: 2). ذخایر معدنی از یک‌طرف می‌تواند افغانستان را از کمک‌های خارجی بی‌نیاز کند و از سوی دیگر، می‌تواند زمینه آشوب و فساد به‌وسیله معادن غیرقانونی را تشدید کند و طرح‌های زیرساختی و توسعه‌ای را به تأخیر بیندازد (جعفری، بنایی، ۱۴۰۱: ۱۵۵).

شی جی پینگ در سال ۲۰۱۳ طرح بزرگ اقتصادی چین را اعلام کرد. هدف چین ایجاد شبکه گسترده‌ای از راه‌آهن، خطوط لوله انرژی، بزرگراه‌ها و گذرگاه‌های مرزی است. با تقویت اتصالات منطقه‌ای، همان‌گونه که پینگ اعلام کرد، تنگنای ترانزیتی آسیا مرتفع خواهد شد (Chatzky and McBride, 2019). با بررسی نقشه عملیاتی و قراردادی طرح راه ابریشم جدید، این گمانه مطرح می‌شد که این طرح افغانستان را حذف و تمرکز اصلی خود را روی پاکستان و کشورهای آسیای مرکزی قرار داده است که چین در واکنش به این گمانه‌ها، در سال ۲۰۱۶ تفاهم‌نامه‌ای برای ارتقای سطح همکاری‌های دوجانبه با افغانستان را در راستای ادغام این کشور به شبکه زیرساختی طرح ریلی کاشغر-کابل، راه‌آهن پنج‌ملت و اتصال ایران، چین، قرقیزستان، افغانستان و تاجیکستان در کنار اتصال افغانستان به پاکستان در دستور کار قرار داد (railwaypro.com). اولین قطار مستقیم از چین به حیرتان در ولایت بلخ در سپتامبر ۲۰۱۶ رسید. اتصال افغانستان به بازارهای جهانی و منطقه‌ای و ورود سود اقتصادی از راه ترانزیت می‌تواند ثبات را در افغانستان فراهم کند (Iranica.com).

موفقیت طرح بزرگ اقتصادی چین تا حد زیادی وابسته به امنیت و ثبات در منطقه است؛ از این رو، هرگونه ناامنی و امکان تسری آن به مناطق پیرامونی چین، به‌ویژه آسیای مرکزی، برای این کشور تهدید امنیتی خواهد بود.

به‌دلیل افزایش ناامنی در سال‌های اخیر جمهوری‌ت در افغانستان، طبعاً امکان تسری آن به مناطق همسایه از جمله جنوب آسیا و آسیای مرکزی وجود داشت که به همین دلیل قدرتمند شدن طالبان و تضعیف جمهوری‌ت از دو جهت برای چین خوشایند بود؛ در این صورت، رقیب قدرتمند چین در افغانستان تضعیف شده و امکان ایجاد ثبات در افغانستان



با روی کار آمدن حکومتی قوی و قاطع وجود داشت. از جانب دیگر، روی کار آمدن طالبان در افغانستان از منظر چین می‌تواند باعث کاهش تنش میان افغانستان و پاکستان و هم‌گرایی اقتصادی این دو کشور شود.

همکاری‌های چین با افغانستان با روی کار آمدن نظام جدید افزایش یافته و این کشور با استفاده از فرصت، سرمایه‌گذاری‌های کلان را با طالبان مذاکره می‌کند. البته تحقق توافق‌های چین با افغانستان دارای چالش‌های متعددی است که عبارت‌اند از: ۱. امکان اتصال افغانستان به طرح سی‌پک را تنش‌های روبه‌رشد میان افغانستان و پاکستان به حداقل می‌رساند یا به بیان دیگر، امکان پیوند پایدار این دو بازیگر بسیار دور از ذهن است؛ ۲. ضعف نهاد دولت، جنگ قدرت، منازعه بی‌پایان و وجود گروه‌های افراط‌گرای بین‌المللی امکان حضور شرکت‌های چینی برای پیگیری طرح‌های زیرساخت را محدود و ناممکن می‌سازد؛ ۳. طالبان به رسم این سال‌ها برای انجام و پایان طرح‌های زیرساخت و عبور کاروان‌های تجاری زمینی و ریلی مبالغ زیادی دریافت کرده است (پورلک، ۱۴۰۰: ۲۴۰).

ب. نگاه راهبردی چین به افغانستان از بُعد امنیتی

تحولات منطقه‌ای آسیای جنوبی علاوه بر چالش‌ها و فرصت‌های اقتصادی، در زمینه منافع امنیتی و سیاسی بر سیاست خارجی چین تأثیر می‌گذارند. چین علاقه زیادی به صلح، ثبات و اقتصاد مرفه در منطقه دارد که این مسائل به ثبات و امنیت منطقه سین کیانگ کمک می‌کنند (بهبودی‌نژاد، ۱۴۰۰: ۶۶). تهدیدات امنیتی از سوی گروه‌های ضدچینی در افغانستان و اثرات آن بر سین کیانگ، محرک اثرگذاری بر سیاست خارجی چین در قبال افغانستان است. بُعد امنیتی در روابط چین و طالبان سبب شده پکن پس از خروج نیروهای آمریکایی مجبور به «کنترل مؤثر» رفتار طالبان باشد. افغانستان می‌تواند زمینه اتصال اویغورها با گروه‌های تندروی دیگر آسیای مرکزی و جنوبی را ایجاد کند و مسیر ورود گروه‌های افراط‌گرا به دولت چین را بگشاید (Worldview.stratfor.com). به نظر می‌رسد تبدیل شدن استان سین کیانگ به محل بعدی استقرار گروه‌های تروریستی پس از افغانستان از سناریوهای تهدیدزا برای دولت چین باشد؛ چین همواره این سناریو را به‌عنوان راه ضربه زدن به پیشرفت‌های اقتصادی خود روی میز دارد و نامیرایی گروه‌های تندرو در سین کیانگ را به‌واسطه حمایت آشکار و پنهان ایالات متحده و حتی روسیه می‌داند. این نگرانی از آنجا نشأت می‌گیرد که بسیاری از شبه‌نظامیان اویغور در مناطق قبایلی پاکستانی (فتا) و استان‌های جنوبی و شرقی افغانستان پناه گرفته‌اند (Small, 2015: 3).



با توجه به نگرانی‌های امنیتی بیان‌شده، رویکرد چین از دوری حساب‌شده در چند سال اخیر به‌سوی افزایش مشارکت امنیتی تغییر کرده است. چین و طالبان در صدد همکاری برای مقابله با تهدید داعش به‌صورت کلی و داعش خراسان به‌صورت خاص هستند. دولت اسلامی عراق و شام ولایت خراسان که در سال ۲۰۱۵ اعلام موجودیت کرد، مخالف طالبان است و معتقد است که طالبان علیه مسلمانان اویغور با چین متحد شده است. پس از دیدار مقامات چین و طالبان در اکتبر ۲۰۲۱، هواداران داعش این تماس را تحقیر دانسته و طالبان را فاحشه‌های چین خطاب کردند؛ آن‌ها دیدار امیر خان متقی، سرپرست وزارت خارجه طالبان، و وانگ یی، وزیر خارجه چین را خیانت طالبان به مسلمانان چین (اویغورها) قلمداد کردند (Webber, 2021).

به گفته سخن‌گوی داعش «طالبان متعهد شده که به درخواست چین، اویغورها را اخراج و بیرون کند.» به نظر می‌رسد طالبان به چین تضمین داده است که با مسلمانان اویغور همکاری نمی‌کند و این باعث واکنش داعش شده است؛ پکن در صدد است از طریق دیپلماسی با طالبان زمینه را برای حذف و سازماندهی این جنبش در افغانستان فراهم آورد و برای اینکه این جنبش تکثیر نشود و از مسلمانان اویغور حمایت نکند، برقراری رابطه حسنه با طالبان، تنها راه‌حل برای چین است.

مرکز مطالعات راهبردی بیگن-سادات در گزارشی تحت عنوان «مفهوم جدید امنیتی چین برای افغانستان» در ۲۰ ژوئن ۲۰۲۱ بیان می‌کند که پکن ممکن است درباره نحوه مدیریت مسئله افغانستان ابتکار نشان دهد و گروهی از چهار کشور شکل دهد که همه آنان منافع امنیتی و اقتصادی مشترک دارند و از نظم جهانی تحت رهبری امریکا بیزار هستند. این گزارش اظهار می‌دارد که خروج امریکا باعث گسترش فضای مانور نظامی و امنیتی چین در افغانستان و آسیای مرکزی خواهد شد، یک نظم جهانی جایگزین ترویج خواهد شد و حضور نظامی امریکا در منطقه و غرب آسیا کاهش پیدا خواهد کرد (Avdaliania, 2021: 3-12). امکان‌سنجی ابتکار و معماری حضور پکن در آینده افغانستان در سه بُعد قابل ارزیابی است؛ در واقع، گزینه سیاست خارجی چین در آینده امنیتی افغانستان به سه صورت عملیاتی خواهد شد:

۱. حضور نظامی در شمال افغانستان برای مبارزه با عملیات صلح‌بانی و مبارزه با هسته‌های تروریستی و افراط‌گرایی که همکاری با کشورهای منطقه از جمله روسیه، ایران و پاکستان می‌تواند پکن را در رسیدن به این هدف کمک کند؛



۲. ایجاد چتر امنیتی کارآمدتر با همکاری کشورهای منطقه که ایران، روسیه و پاکستان منافع مشترکی در افغانستان دارند و با امریکا و نظم لیبرال فعلی مخالف هستند؛

۳. افزایش نقش فعال سازمان همکاری شانگهای در افغانستان.

بنابراین، ابتکار و معماری امنیتی، بسیار برای چین اهمیت دارد و حضور این کشور با همکاری چهار کشور (ایران، روسیه و پاکستان) و توازن در منافع آن‌ها خواهد بود (منوری، کشوریان، صداقتی، ۱۴۰۱: ۷۷).

ج. نگاه راهبردی چین به افغانستان از بُعد سیاسی

خروج رقیب قدرتمند چین یعنی ایالات متحده از افغانستان پیروزی بزرگی برای رقبای امریکا و شکست و خفت برای ایالات متحده به حساب می‌آید. پیمان استراتژیک میان امریکا و افغانستان و قراردادهای امنیتی و دفاعی منعقدشده میان این دو کشور باعث نگرانی کشورهای همسایه افغانستان شده بود؛ از جمله چین به‌عنوان قدرتی بزرگ. اما خروج ایالات متحده با سراسیمگی فراوان، برگ برنده‌ای برای قدرت‌های بزرگ رقیب امریکا مثل چین و روسیه به حساب می‌آید. پس از خروج امریکا از افغانستان و عدم شناسایی امارت اسلامی توسط کشورهای جهان، چین از معدود کشورهایی بود که روابط دیپلماتیک خود را با امارت اسلامی حفظ نمود و ارتباط میان این دو کشور گسترده‌تر شد. پذیرش سفیر امارت اسلامی توسط چین، نوعی شناسایی تلویحی افغانستان جدید را در پی داشت و روابط دو کشور از بُعد سیاسی دچار تحول شده و عمیق‌تر گشت. چین به دنبال افزایش نفوذ سیاسی خود در افغانستان بر آمد و موفقیت‌های خوبی در این راستا به دست آورد. منافع متقابل سیاسی و اقتصادی دو طرف باعث شد که امارت اسلامی نیز از روابط عمیق با چین استقبال نموده و به نوعی از انزوای سیاسی بیرون آید.

نتیجه‌گیری

چین به‌عنوان همسایه شرقی، تحولات افغانستان را همیشه در نظر داشته و سعی داشته خود را در حاشیه امن نگه دارد. علی‌رغم تعارض منافع آشکار چین با ایالات متحده، پکن سیاست و اشنگتن در بیست سال حضور امریکا حمایت و سیاست بی‌تفاوتی حساب‌شده را انتخاب کرد. نگاه چین در قبال افغانستان بر اساس مؤلفه‌های امنیت و اقتصاد بوده است. چین در شرایط حاضر طالبان را قدرتی سیاسی در نظر می‌گیرد که



نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد. چین به‌عنوان بازیگر اقتصادمحور برای دستیابی به منافع اقتصادی‌اش نیازمند افغانستانی با ثبات و بدون منازعه است.

به نظر می‌رسد چین را دو مسئله اقتصاد و امنیت به سمت افزایش سطح تعامل و حضور در افغانستان پیش می‌برد. انگیزه‌های چین در قبال افغانستان در دو سطح یعنی خود افغانستان و بخشی از یک بازی بزرگ‌تر بررسی می‌شود. با ثبات در افغانستان، طرح بزرگ اقتصادی چین می‌تواند به راحتی محقق شود. افغانستان بی‌ثبات برای چین به معنای افزایش مخاطرات امنیتی در غرب این کشور و مانع پیشروی بلندپروازی‌های اقتصادی آن است. موفقیت راه ابریشم جدید در گروهی ثبات منطقه، مخصوصاً آسیای مرکزی، است که گسترش سطح بی‌ثباتی در افغانستان امکان سرایت ناامنی به کشورهای آسیای مرکزی را افزایش خواهد داد.

چین نتوانسته است افغانستان را به یکی از اعضای اصلی پیمان شانگهای تبدیل کند؛ از این رو، ایجاد اجماع منطقه‌ای برای حل بحران در افغانستان با رهبری چین دشوار است. در شرایط فعلی، این پرسش معمولاً مطرح بوده است که در صورت گسترش بحران در افغانستان، نیروهای نظامی و امنیتی چین در چه صورت به افغانستان وارد خواهند شد که با نگاه تحولات منطقه‌ای و بررسی رویکردهای کلان این کشور احتمالاً در دو صورت این اتفاق خواهد افتاد: ۱. اتصال افراط‌گرایی در دو سوی مرز چین و افغانستان؛ ۲. تسری بحران و ناامنی به آسیای جنوبی و مرکزی.



منابع

۱. بهبودی نژاد، قدرت‌الله (۱۴۰۰)، منطقه‌گرایی و همکاری منطقه‌ای در آسیای مرکزی، فصلنامه روابط خارجی، ۱۳ (۱).
۲. پل سالم در شان کلارک و سابرینا هوک (۱۳۹۳)، امریکا و قدرت‌های بالنده در خاورمیانه، تهران، نشر نی.
۳. تقی‌زاده، محمد (۱۴۰۰)، چین در افغانستان چه می‌کند؟، خبرگزاری صداوسیما.
۴. جعفری، مهدی؛ بنایی، روح‌الله؛ نظری سبزواری، سعید (۱۴۰۱)، پیامدهای خروج امریکا از افغانستان برای چین و هند، مدیریت راهبردی و آینده‌پژوهی، ۵ (۲).
۵. چکینی‌زاده، غلام‌علی (۱۳۸۶)، قدرت‌یابی چین: رویکردی نظری به تغییر در سیاست بین‌الملل، مجله پژوهش حقوق و سیاست، سال نهم، شماره ۲۲، بهار و تابستان.
۶. رهنورد، محمدیوسف (۲۰۱۸)، نقش افغانستان در مسیر پروژه یک کمربند و یک جاده.
۷. سلیمانی پورلک، فاطمه (۱۴۰۰)، خروج امریکا از افغانستان؛ بازتاب استراتژی باز موازنه، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۳ (۱).
۸. الشروق (۲۰۲۱)، تأثیر خروج امریکا از افغانستان بر رقابت چین، انتشار تاریخ ۲ ژوئیه ۲۰۲۱ <https://www.shorouknew.com>.
۹. شفيعی، نوذر (۱۳۹۵)، تبیین دیپلماسی جدید همسایگی چین نسبت به افغانستان.
۱۰. عزتی، عزت‌الله (۱۳۷۱)، ژئوپلیتیک، چاپ اول، انتشارات سمت.
۱۱. عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۲)، ژئوپلیتیک در قرن بیست و یکم، چاپ اول، انتشارات سمت.
۱۲. قاسمی، عرفانی (۱۴۰۱)، چالش‌های ساختاری نظام بین‌الملل و راهبردهای امنیتی امریکا در افغانستان، جامعه‌شناسی سیاسی ایران، سال پنجم، شماره یازدهم، بهمن.
۱۳. قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴)، طرح مفهومی و نظری مطالعات منطقه‌ای در سیاست بین‌الملل، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۷، بهار.
۱۴. قاسمی، فرهاد (۱۳۸۷)، ساخت ژئوپلیتیکی سیستم نوین بین‌الملل و استراتژی نظامی امنیتی ایالات متحده امریکا، فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره ۲.
۱۵. قاسمی، فرهاد (۱۳۸۹)، مدل ژئوپلیتیکی امنیت منطقه‌ای؛ مطالعه موردی خاورمیانه، فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره ۱۸.
۱۶. کندی، پل (۱۳۸۵)، پیدایش و فروپاشی قدرت‌های بزرگ، ترجمه عبدالرضا غفرانی، تهران، انتشارات اطلاعات.
۱۷. کوهن، سائول برنارد (۱۳۸۷)، ژئوپلیتیک نظم جهانی، ترجمه عباس کاردان، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۱۸. گوهری مقدم، ابوذر و انصاری بارده، رضا (۱۴۰۰)، تقابل امریکا و چین در ابتکار کمربند و راه و بررسی نقش ایران، فصلنامه روابط خارجی، ۱۳ (۲).



۱۹. مؤسسه مطالعات راهبردی شرق (۱۴۰۰)، چین، طالبان و آینده افغانستان، بایسته‌های امنیت و اقتصاد و چشم‌انداز پیش روی نزدیکی چین و طالبان با خروج امریکا از افغانستان.

20. Ghosh, Booby, (2021, April 15) Biden's Afghanistan withdrawal is a Blow for china.
21. Avdaliani, Emil (2021, June 21) china's new security concept for Afghanistan. The begin-sadat center for studies, <https://besaceter.org/wp-content/uploads/2021/06/2076-china-afghanistan-security-concept>
22. Bloomberg (2021, October 26). China vows to help Taliban rebuild Afghanistan in Doha meeting, Bloomberg, <https://www.bloomberg.com/news/articales/2021-10-26/china-vows-to-help-rebuild-the-country-in-doha-meeting>.
23. Weitz, Ricahrd (2021, November 1). Will china save the Afghanistan economy? Middle east institute, <https://www.mei.edu/publications/will-china-save-afghan-economy>.
24. Andrew Chatzky and James McBride (2019), china's Massive belt and road initiative, council on foreign relations, 21 may 2019. At: <https://www.cfr.org/backgrounders/chinas-massive-belt-and-road-initiative>.
25. Andrew Small (2015), the china-pakistan axis: Asia's new geopolitics, New York: oxford university press. At: <https://books.google.co.in/books?id>
26. Chinese-Iranian relations Vi. Modern afghan-encyclopedia Iranical. At: www.mei.edu/publications/china-thaliban-conudrum.
27. Five Asian countries to implement a new railway corridor. Railway PRO Communication platform. At: <https://www.railwaypro.com/wp/five-asian-countries-implement-new.railway.corridor/>
28. Hywood, John, jojischky, Andrew, Mcglynn, sean (1998), historical atlas of the medieval world, Barnes and Noble. At: <https://books.google.com/books?id=yqmungaacaaj>
29. Hsiao-Ting Lin (2021). Modern china's ethnic frontiers: a journey to the west. Taylor and Francis. At: <https://books.google.com/books?id>
30. Sun Yun (2013), March west: china's response to the US rebalancing brookings, January 31. At: www.brookings.edu/blog/up-front/2013/01/31
31. The diplomat. At: <https://thediplomat.com/2018/06/is-china-bringing-peace-to-afghanistan/>
32. Zhao Huacheng (2021), china and Afghanistan: china's interests, stances, and perspectives, center for strategic and international studies, march 2021. At: <https://csis-prod.s3.amazonaws.com>.
33. Sehoen Douglas E, Kaylan, Melik (2015) return of winter: Russia, china and the new cold war against America, Encounter book.
34. Stephan, Thomas (2014) china- Russia relations in central Asia: energy policy, Beijing's new assertive and 21st century geopolitics, VS Verlag fur.
35. Raghav Sharma (2010), China's Afghanistan Policy: Slow Recalibration, China Report 46, No. 3. At: <https://journals.sagepub.com/doi/pdf/10.1177/000944551104600303>
36. Zhao Huasheng (2012), China and Afghanistan: China's Interests, Stances, and
37. Perspectives, Center for Strategic and International Studies, March 2012.
38. At: https://csis-prod.s3.amazonaws.com/s3fs-public/legacy_files/files/publication/120322_Zhao_ChinaAfghan_web.pdf.
39. publication/120322_Zhao_ChinaAfghan_web.pdf.

